

## علی‌نامه، شاهنامه

و نقدی بر ساختارهای ایدئولوژیک

در مطالعات حماسی\*

محمود امیدسالار

پیش از اینکه وارد اصل مطلب بشوم اجازه بدهید که تعریف حماسه را به‌طور کلی، مطابق آنچه متخصصین فرهنگ عامه آن را تعریف می‌کنند، عرضه کنم.

حماسه یکی از انواع روایت است که ممکن است به شعر باشد، ممکن است منثور باشد، و ممکن است مخلوطی باشد از شعر و نثر. حماسه‌های منظوم را گهگاه همراه با آهنگ یا آلت موسیقی خاصی می‌خوانند (مثلاً عاشقهای ترک، و اعرابی که حماسه بنوهلال را با سازهای زهی اجرا می‌کنند).<sup>(۱)</sup> از این نوع حماسه نه در ایران امروزی داریم و نه می‌توانیم با اطمینان خاطر بگوییم که چنین سنتی قدیماً در ایران موجود بوده است. اما حماسه‌ای که مخلوطی از شعر و نثر باشد هم در ادب رسمی، و هم در ادبیات عامیانه ایران بسیار است. نوع عامیانه‌اش همان نقالی معروف است که در آن داستان را به نثر می‌گویند. اما برخی از مواضع روایت را یا مستقیماً یا ایباتی از شاهنامه یا از اشعار شعرای دیگر می‌آرایند. نوع ادبی این حماسه‌ها را در روایات پیش از اسلام در داستان

---

\*. آینه میراث، دوره جدید، سال هشتم، ضمیمه ۲۰، صص ۳۵ تا ۵۶.

یادگار زریران می بینیم که متن آن در موضعی که به سوگ سرایی پرداخته است، به نظر من به شعر و بقیه داستان به نثر است. مثلاً در صحنه سوگ خوانی بستور، پسر زریر، هنگامی که در میدان جنگ به جسد پدرش می رسد، می خوانیم:<sup>(۲)</sup>

الا داروی جان افزارت که انباشت؟

الا گراز پدر خود تو که انباشت؟

الا سین مرغ مانا، بارهات که انباشت؟

تو که آرزویت همواره این بود که با خیونها کارزار کنی،

اکنون کشته و افکنده ای اندر این رزم چنین بی گاه و بی گنج،

آراسته گیس و ریشت را بادن آشفته،

و اویژه تنت را اسبان به پای خسته،

و خاک به گریبانت نشسته.

در برخی از روایات ادبی و تاریخی ما سایه ای از این بیانات شاعرانه موجود است. مثلاً در تاریخ بلعمی، در صحنه رسیدن کیخسرو به سپاه ایران و دیدن جسد پیران ویسه، رفتار شاه هنگام دیدن جنازه پیران احتمالاً نشانی از منظوم بودن یا حداقل مسجع بودن بیانات او در منبع اصلی داستان دارد.<sup>(۳)</sup>

کیخسرو را دل بسوخت و یاد آمدش آن پروردن او و آن نیکویی ها که او به جاش کرده بود. عنان باز کشید و بر سر او بوسه داد و آب از چشم (۶۱۱) فرو گذاشت و گفت: «ای بزرگوار مرد [و ای کوه بلند که دست کس به تو نرسیدی و ای] درخت بزرگ که همه را از تو منفعت بودی نگفتم ترا که از پیش سپاه من زاستر شو و با سپاه من حرب مکن و خویشتن پیش افراسیاب سپر مکن؟ ای راست بزبان وفا کن به اندام. فریفته شدی به مکر افراسیاب و به

زبان او پیش سپاه من آمدی تا هلاک شدی (۶۱۲) [و آل ویسه را نیز هلاک کردی] دریغا آن خوی نیک تو و دل راد تو و دریغا آن دل راست و امانت و وفای تو، و چنین نوحه همی کرد و همی گریست (ج ۱، ۶۱۰-۶۱۱).

نوحه کینخسرو بر پیران در شاهنامه به این تفصیل نیامده و در چند بیت خلاصه شده. اما این نوحه‌خوانی به نظر من از متنی کتبی به تاریخ بلعمی راه یافته، اما چون بلعمی پهلوی نمی‌دانسته، می‌باید منبعش یا به فارسی یا به ترجمه عربی بوده باشد. اما در شاهنامه این قسم نوحه‌خوانی هم در داستان اسکندر و هم در داستان بهرام چوبینه، آنجا که گردیه بر بهرام مویه می‌کند، مفصل‌تر ذکر شده است. (شاهنامه خالقی ۲۰۱/۸-۲۰۲؛ ۲۶۴۵-۲۶۵۰):

همی گفت: زار ای سوار دلیر  
 کزو بیشه بگذاشتی نره شیر  
 که برد این ستون جهان را ز جای  
 بر اندیشه بد که بد رهنمای؟  
 الا ای سوار سپهد تن  
 جهانگیر و ناباک شیراوزنا  
 نه خسرو پرستی، نه یزدان پرست  
 تن پیلوار سپهد که خست  
 الا ای برآورده کوه بلند  
 ز دریای خوشاب بیخت که کند  
 که کند این چنین سبز سرو سهی  
 که افگند خوار این کلاه مهی

چنان که ملاحظه می‌فرمایید، تصویرپردازی از پای افتادن «درخت بلند» در این نوحه‌خوانی‌ها مشترک است، اما نه تاریخ بلعمی منظوم است، نه شاهنامه / ابومنصوری که منبع فردوسی بوده است و حتی در منظوم بودن کل ایادگار زیران هم حرف است ولو اینکه در شعر بودن برخی از قطعات آن اتفاق نظر وجود داشته باشد.

پس اینکه ما ملزم باشیم که حماسه‌های خودمان را با معیارهای غربی تعریف کنیم و یا تصور کنیم که چون ارسطو در تعریف حماسه آن را منظوم خوانده است، تمام داستانهای حماسی ما هم بالاجبار باید منظوم باشند، نه با واقعیت موجود می‌خواند و نه توجیهی دارد. یادمان باشد که تقریباً همه شاهنامه‌های پیش از فردوسی به استثنای قصیده مسعودی، منثور بوده‌اند. اینکه بعد از فردوسی و یحتمل به تقلید از او، حماسه‌های فارسی بیشتر در قالب نظم بیان شده‌اند، مطلب مستقلی است که به مبحث فعلی ما مربوط نمی‌شود. ظاهراً قالب اصلی حماسه در زبان فارسی و شاید فارسی میانه، نثری بوده که جای جای با کلام منظوم آراسته می‌شده است. از آثار فارسی میانه حماسه‌های مفصلی در دست نداریم، اما در فارسی کلاسیک شواهد این مدعا بسیار است. گذشته از شاهنامه‌های منثور، / سکندرنامه کالیستنس دروغین، مسلماً از این نوع حماسه‌ها هستند و دارابنامه‌ها، و داستان سمک عیار هم از انواع بینابین عامیانه ادبی / حماسی هستند. بنابراین به صرف اینکه فلان خارجی یا عالمی که در مغرب‌زمین درس خوانده و معیارهای ادبی آنجا را کاملاً قبول کرده این داستانها را حماسه نمی‌خواند و از نوع «رومانس» تصور می‌کند، بنده خودم را ملزم به پیروی از آراء آنها نمی‌دانم. حاصل کلام اینکه حماسه در فارسی داستانی است که ممکن است

منظوم، یا منثور، یا آمیخته‌ای از نظم و نثر باشد.

علمای فولکلور داستانهای حماسی را برحسب مضمون به چهار نوع تقسیم می‌کنند و این انواع عبارتند از:<sup>(۴)</sup>

۱. سرود تاریخی
۲. حماسه فکاهی
۳. حماسه اساطیری
۴. حماسه پهلوانی

قسم اول این حماسه‌ها، یعنی «سرود تاریخی» را یا ما نداریم، یا اگر داریم بنده از آن بی‌خبرم. چنانکه از اسم آن برمی‌آید، «سرود تاریخی» شعر بلندی است که در باب یک حادثه مهم تاریخی ساخته شده باشد. مثلاً سرودهای قدیم که هنوز در اروپای شرقی درباره فتح آن منطقه به دست سپاه عثمانی خوانده می‌شود. یا اشعار بلندی که در فولکلور اسپانیا و هند درمورد حملات مسلمین به آن کشورها موجود است. در ایران اگر چنین چیزی موجود باشد، چنانکه عرض شد، بنده از آن خبری ندارم.

قسم دوم یعنی آنچه من آن را به «حماسه فکاهی» ترجمه کرده‌ام به انگلیسی *Camivalesque Epic* خوانده می‌شود. حماسه فکاهی اشعار خنده‌داری است که با زبانی حماسی درباره موضوعی پیش پا افتاده ساخته شده است. هدف این نوع حماسه‌ها بیشتر سرگرمی و تفریح یا طنز است. در ادب اروپایی، و مخصوصاً روسی، چنین حماسه‌هایی که به زبانی فاخر و پهلوانی بیان شده و مثلاً

نبرد بین چند خانم را در رزمگاه آشپزخانه توصیف می‌کند موجود است. در این اشعار خانمها در قالب پهلوانانی که با کفگیر و دیگ و ماهی‌تابه به جان هم افتاده‌اند، و از بیم آسیب نبردشان اغذیه و اشربه آشپزخانه پا به فرار گذاشته‌اند، ترسیم شده‌اند. یکی از علمای روسیه به نام پوتیلوف در سال ۱۹۵۷ مجموعه‌ای از داستانهای حماسی روسی که شامل چند قطعه از این نوع اشعار حماسی فکاهی است، منتشر کرد.<sup>(۵)</sup> نزدیک‌ترین چیزی که در فارسی به این‌گونه اشعار دیده‌ام قطعه‌ای است که چندی پیش در باب رستم و ویروس کامپیوتر در اینترنت پخش شده بود. چند بیت اول این قطعه را عرض می‌کنم ولی مطمئنم که جوان‌ترها با آن آشنایی دارند:

کنون رزم و ویروس و رستم شنو  
 دگرها شنیدستی این هم شنو  
 که اسفندیارش یکی دیسک داد  
 بگفتا به رستم که ای نیکزاد  
 درین دیسک باشد یکی فایل ناب  
 که بگرفتم از سایت افراسیاب  
 چنین گفت رستم به اسفندیار  
 که من گشمنه نون سنگک بیار  
 جوابش چنین داد خندان طرف  
 که من نون سنگک ندارم به کف  
 برو حال می‌کن بدین دیسک دان  
 که هم نون و هم آب باشد در آن

تَهْمَتَن رَوَان شَد سَوی خانَاش  
 شَتابان به دیدار رایانه‌اش  
 چو آمد به نزدِ مینی تاوَرش  
 بزد ضربه بر دگمۀ پاورش  
 دگر صبر و آرام و طاقت نداشت  
 مر آن دیسک را در درایوش گذاشت  
 نکرد هیچ صبر و نداد هیچ لفت  
 یکی لیست از روتِ دیسکت گرفت

از نمونه‌های قدیم‌تر این نوع حماسی، شاید بتوان منظومۀ موش و گریهٔ عبید زاکانی را هم، علی‌رغم اینکه در بحر متقارب سروده شده و موضوعش هم به یک واقعهٔ تاریخی مربوط است، حماسهٔ فکاهی به شمار آورد.<sup>(۶)</sup>

نوع سوم حماسه را حماسهٔ اساطیری Mythic Epic می‌نامند. موضوع حماسه‌های اساطیری نبرد خدایان و نیروهای فوق انسانی با یکدیگر است و در بسیاری از موارد حاصل این نبردها خلقت یکی از پدیده‌های طبیعی است. حماسهٔ بابلی Enuma Eliš که در آن خدایی به نام مردوک با الهه‌ای به نام تیامات می‌جنگد و به خلقت جهان و پادشاهی مردوک منجر می‌شود، از این نوع حماسه‌ها است.<sup>(۷)</sup> طبعاً این قسم حماسه‌ها در ادب ایران بعد از اسلام موجود نیست. روایات جنگ میان اهریمن و اهوره‌مزدا، یا حتی برخی از داستانهایی مربوط به آخرالزمان در دیانت زردشت را می‌توان از نوع حماسه‌های اساطیری دانست. و اما حماسهٔ پهلوانی مهم‌ترین نوع حماسه در ادبیات فارسی است و موضوع سخن ما نیز همین قسم حماسه است.

حماسه پهلوانی خود به چهار گونه تاریخی، ملی، کیهانی، و رومانتیک یا داستانی قابل تفکیک است.

### الف - حماسه پهلوانی تاریخی

مضمون این قسم حماسه‌ها وقایع تاریخی یا نیمه‌تاریخی است. محتوای آنها از نظر تمثیلی نسبتاً ضعیف و دامنه مطلبشان هم قدری محدود است. / *ایلیاد* هومر و همچنین هسته اصلی داستانهای *مهابهارت* هندیان را در ادب دیگران و *شهنشاه‌نامه*، و *ظفرنامه* را در ادب فارسی می‌توان نمونه این نوع حماسه دانست.

### ب - حماسه پهلوانی ملی

این گونه حماسه‌ها هم از نظر تمثیلات و هم از نظر دامنه مطالب از گونه تاریخی غنی‌ترند. اشخاص و حوادث آنها تبلور شاعرانه آرمانهای ملی و حوادثی است که بر یک ملت گذشته است. مضمون حماسه‌های پهلوانی ملی، مبارزات یک ملت علیه دشمنان خود و مصائب و دشواریهایی است که آن ملت در طول تاریخ با آنها دست و پنجه نرم کرده است. شاهنامه فردوسی و مجموعه داستانهای پهلوانی روسی که به حلقه داستانهای حماسی کیف (Kiev Cycle) معروف است از نمونه‌های بارز این گونه حماسه‌ها هستند.

### الف - حماسه پهلوانی کیهانی

زبان و حال و هوای این گونه حماسه‌ها از آنچه در حماسه‌های ملی می‌یابیم سمبلیک‌تر است. پهلوان حماسه‌های کیهانی مظهر یک ملت یا قوم نیست بلکه مظهر انسانیت به معنی اعم کلمه است و در نبرد خودش با مظاهر شرّ، در



حمایت نیروهای اساطیری و الهی است. پهلوان حماسه‌های کیهانی معمولاً نیمه خداست و در برخی روایات از سوی یکی از والدینش به طبقه خدایان متعلق است. مضمون این نوع حماسه‌ها پیروزی انسانیت بر مظاهر طبیعی جهان است. مثلاً بخش اول حماسه گیلگمش و نبرد گیلگمش به یاری دوستش انکیدو با هومبابا و گاو<sup>(۸)</sup> و همچنین برخی از قسمتهای حماسه هندی رامآینه، و نیز حماسه ژرمنی بئولف<sup>(۹)</sup> را می‌توان از این نوع حماسه‌های کیهانی انگاشت.

#### د - حماسه پهلوانی داستانی یا رومانتیک

موضوع این حماسه‌ها عشق و عاشقی و همسرطلبی پهلوان است. یا پهلوان به طلب معشوق به بلاد دیگر سفر می‌کند (مثلاً: سام‌نامه منسوب به خواجه، وامق و عذرا، امیرارسلان)، یا به دنبال کسانی که همسرش را دزدیده‌اند می‌رود تا معشوق را از ایشان بگیرد (مثل رفتن رامه به دنبال سیتا در رامآینه). رقیب پهلوان در این نوع داستانها معمولاً با یک قوم نیرومند، یا یک موجود هیولایی است. بسیاری از این‌گونه حماسه‌ها با عناصری که در قصه‌ها موجودند آمیختگی دارند.

با توجه به طبقه‌بندی‌ای که عرض شد و با یادآوری آنچه در آغاز این مقال به تقدیم رسید، می‌بینیم که حماسه‌هایی مانند علی‌نامه، خاوران‌نامه، حمله حیدری، اردیبهشت‌نامه، و مانند آنها را در طبقه‌بندی غربی جایی نیست. یعنی اینها اصلاً گزینه‌ای تحت عنوان حماسه دینی در ادبیات خودشان ندارند و یا اینکه اصطلاحاً فیلمهایی مانند ده فرمان یا دیگر فیلمهایی که براساس روایات معروف تورات و انجیل تهیه شده‌اند در زبان انگلیسی «حماسه مذهبی» یا Religious Epic نامیده می‌شوند، یک نوع مشخص ادبی که به علی‌نامه ما شباهت

داشته باشد در ادبیات اروپایی موجود نیست، و اگر موجود است من نمی دانم. البته ممکن است که علی نامه را، چون روایتی از جنگهای حضرت علی (ع) است، با حماسه های تاریخی در یک گروه قرار داد، اما اشکال چنین طبقه بندی ای در این است که حماسه های تاریخی اروپایی آن بار عاطفی را که در روایات مربوط به ائمه اطهار - علیهم السلام - برای ما شیعیان دارند، در میان اروپاییان دارا نیستند. برای مثال سرود نبرد هیستینگز یا به قول خودشان Carmen de Hastingsae Proelio که یک حماسه ۸۳۵ سطری در باب پیروزی نورمنها بر آنگلو ساکسونها است که ظاهراً در قرن پنجم هجری - شاید در سال ۱۰۶۷/۴۵۹ - به زبان لاتین سروده شده، علی رغم تاریخی بودن و اهمیتش در بیان جنگی که باعث یک تغییر اساسی در حیات جامعه آنگلو ساکسون شد، هیچ گاه تأثیری را که روایات مربوط به ائمه بر قاطبه ایرانیان دارند در میان فرانسوی ها یا اهالی انگلیس، دارا نیست.<sup>(۱۰)</sup> پس به یک معنی، ساختارهای تئوریک اروپاییان در مورد روایات حماسی جوابگوی احتیاجات علمی زبان و ادب فارسی که از پایه با ادب غربی فرق دارد، نیست. به نظر من این ساختارها، که ریشه در نظریات ارسطو و فرهنگ یونان باستان دارد، در بسیاری از موارد حتی جوابگوی احتیاجات ادب قرون وسطای اروپایی نیز نمی تواند بود، زیرا جامعه قرون وسطایی اروپا با فرهنگ متمدن و پیشرفته دوران ارسطو اختلافات اساسی داشت.

برای اینکه آنچه در باب نارسا بودن ساختارهای تئوریک غربی می گویم به صورتی مستند بیان شود، دو روایت از داستان دستگیری حضرت مسیح (ع) را در عرض هم بیان می کنم. از این دو روایت، اولی از انجیل متی گرفته شده و دومی از یک ترجمه هزار ساله انجیل که به زبان ساکسونی کهن، که زبان یکی از اقوام

جنگجوی ژرمن و ساکن منطقه‌ای که امروزه شامل شمال غربی آلمان و جنوب دانمارک می‌شود، اخذ گردیده است.

### انجیل متی ۴۷-۵۵:

هنگامی که مسیح صحبت می‌کرد یهودا که یکی از دوازده حواریون بود آمد و گروه کثیری که با شمشیر و چوب مسلح بودند علاوه بر رهبر این مذهبی و پیران قوم، او را همراهی می‌کردند. آن خائن با این مردمان قرار گذاشته بود که هرکس که من او را بوسیدم همان است که شما باید او را دستگیر کنید. پس او نزد مسیح آمد و گفت سلام بر مولای من، و او را بوسید. مسیح به او گفت که ای دوست تو اینجا چه می‌کنی؟ پس آن جماعت آمدند و مسیح را دستگیر کردند. در این هنگام یکی از همراهان مسیح شمشیر از نیام کشید و به غلام رئیس کاهنان زخمی زد که گوش آن غلام را برید. پس مسیح به او گفت: شمشیر را کنار گذار زیرا هرکه به شمشیر دست برد به زخم شمشیر کشته خواهد شد. تو می‌پنداری که من قادر نیستم که از پدر آسمانی خودم درخواست کمک کنم تا بلافاصله دوازده لشکر از ملائکه به یاری من بفرستد؟

اکنون به ذکر همین داستان در ترجمه قدیم ساکسونی انجیل می‌پردازیم، البته با حذف برخی از تفصیلات. ببینید در روایت ساکسونهای باستان چه شاخ و برگهای حماسی به یک روایت کوتاه و مذهبی داده شده است.<sup>(۱۱)</sup>

**گرفتار شدن سالار مسیح و دفاع دلیرانه پطروس، شمشیرزن نیرومند، از یهودا، آن مرد که وجودش از نفرت آکنده بود، پیشرو ایشان بود و قبیله دشمنان، یعنی جهودان، به دنبال او در حرکت بودند. آنها از قلعه‌ای که بر فراز تپه قرار داشت با خود آتشدانها و چراغها و مشعلهای فروزان آورده بودند و**

بدین حال برای نبرد بر کوه برآمدند. یهودا آن مکان را به نیکی می‌شناخت و چون نزدیک‌تر شدند، پیش سپاه بایستاد و با ایشان نشانی نهاد تا مبادا نامداران سپاه کس دیگری را به جای مسیح دستگیر کنند، و ایشان را گفت: «کسی که من ابتدا نزدیک او بروم و او را ببوسم و با او سخن گویم، همان مسیح است که شما باید به نیروی قبیله بر او چیره شوید و او را بر فراز کوه در بند کرده از آنجا به نزدیک مردمان دز آورید، او خود به گفتار خود جان خویش هبا کرده است.»

پس جنگجویان برفتند، سپاهی هولناک از جهودان، تا به مسیح رسیدند. و ایستاده بود آنجا در میان پیروانش، سردار نام‌آور مسیح. او گردش چرخ و گذشت باشکوه زمان را انتظار می‌کشید. یهودای ناجوانمرد پیش او رفت و در مقابل کودک خدا سر فرو برد و با خداوندش سخن گفت. پس چنانکه پیشتر گفته بود آن دلاور را ببوسید و مسیح را به جنگجویان بنمود. سرکرده مردمان، فرمانفرمای این جهان، تحمل کرد اما یهودا را گفت: چرا بر سر لشکری چنین نزد من آمده‌ای؟ چرا ایشان را به من راه نمودی و با بوسه‌ای که مرا بدانها شناساند مرا بدین قوم جهود سیاهکار فروختی؟

پس مسیح روی به مردانی کرد که با یهودا آمده بوده و از ایشان پرسید که چرا شبانه با گروهی جنگاور برای گرفتن او بدانجا آمده‌اند، و گفت: انگار شما می‌خواهید کسی را در معرض مهلکه قرار دهید. آن مردمان به پاسخ گفتند: به ما خبر داده‌اند که شفادهنده بنی آدم اینجا بر این بلندی است، همان کسی که خلق را بر جهودان برمی‌انگیزد و خود را فرزند خدا می‌خواند. ما اینجا به دنبال او آمده‌ایم تا او را بیابیم. او از مردمان جلیلیه است، از دزی به نام بیت‌اللحم. مسیح به کلام جادوی خود ایشان را پاسخ داد و گفت که آری او همان است که ایشان می‌جویند. پس آن مردمان هراسیدند و همه ایشان بازپس افتادند. آن لشکر جنگاور عقب نشست، زیرا توان پایداری در مقابل آوای خداوند را نداشت. اما در میان ایشان برخی جنگاوران راستین بودند، و اینها دامن همت

بر کمر زدند و دوباره بر کوه شدند و بر آن بیم که در دل داشتند چیره گشتند و با خشم و کینه پیش آمدند تا به مسیح ناجی رسیدند و با مردان خود او را در میان گرفتند.

پیروان مسیح، آن مردان خردمند، از این کار دشمن برآشفتند و بر صفهای خویش پای افشاردند و به سالارشان گفتند: «ای خداوندگار و ای سالار ما! اگر آرزوی تو این باشد که همه ما اینجا بر سناهای دشمن آویزیم، یا خسته سلاح ایشان گردیم، پس هیچ چیز به نزد ما شیرین‌تر از مرگ در این مکان نیست. چه نیکوتر از اینکه تن‌های ما از رفتن خون از زخمهای بسیار رنگ ببازد و ما در راه سالارمان فدا شویم!» پس شمعون پطروس نیرومند، آن شمشیرزن آزاده برآشت. سرش چنان به خشم آمده بود که نیز نیروی سخن گفتن نداشت و دلش در خشمی سیاه غرقه شد، زیرا می‌خواستند سالارش را در مقابل چشمانش بند برنهند. پس آن شیرمرد آزاده به خشم پای پیش نهاد و خود را سپر بالای فرمانده خویش کرد و استوار راه بر دشمن بیست و بی‌اینکه شکی در خاطر و ترسی در سینه داشته باشد تیغ از نیام برکشید و با همه توان خود، زخمی نیک بر پیشرو دشمن زد چنانکه طرف راست مالخوس به زخم شمشیر بیازرد و گوشش خون بگشاد و خون چون چشمه‌ای از سرش فوران کرد. گونه پیشروترین مردان دشمن به زخم شمشیر آزرده شد و دیگر دشمنان باز ایستادند. زیرا از آسیب تیغ پطروس در هراس بودند. پس کودک خدا با شمعون پطروس به سخن آمد و او را گفت تا تیغ تیزش را در نیام کند و گفت: اگر من می‌خواستم که با این گروه جنگاوران نبرد کنم، با خدای نیرومند، پدر مقدس که پادشاه آسمان است می‌گفتم تا او مرا بسیار فریشتگانی که در شیوه‌های گوناگون نبرد مهارت دارند و هیچ‌کس را یارای پایداری در مقابل سلاح ایشان نیست فرو فرستد. هیچ سپاهی از سپاه آدمیان، اگر چند سپاهی انبوه باشد، هرگز توان مقابله با سپاه فریشتگان را ندارد، و هیچ‌گاه نمی‌تواند از دست ایشان جان به‌در برد. اما مشیت خداوند، پدر نیرومند ما جز

این است و ما وظیفه داریم که هر سخنی و مشقتی را که این گروه بر ما روا می‌دارند تحمل کنیم. مرا دستوری اینکه خشمگین گردم یا با ستم ایشان بچخم نیست، زیرا هر آن کس که در به‌کار بردن سلیح و زخم زدن با نیزه به خشم و به نفرت بکوشد، عاقبت به زخم شمشیر کشته خواهد شد و در حالی که جوی خون از زخمهایش روان است از پای درخواهد آمد.

باید توجه داشت که ساکسونها قبیله‌ای جنگجو بودند و از رؤسای دلیر و جنگاور پیروی می‌کردند. به همین خاطر، از نظر فرهنگی قادر به درک بعد اخلاقی و صلح‌آمیزی که *انجیل* از شخصیت حضرت مسیح تصویر می‌کند نبودند. به عبارت دیگر، مترجم انجیل به زبان ساکسونی، برای اینکه بتواند شخصیت حضرت مسیح را برای جنگاوران آن قوم به صورتی مورد قبول درآورد، مجبور شده که تصویر آن حضرت را در کتاب انجیل، تصویر پیامبری که آورنده یک پیغام معنوی و اخلاقی است، به جنگاوری دلیر تبدیل کند و پیروان آن حضرت را نیز که همه از حواریون و مردان خدا بوده‌اند، به صورت پهلوانانی حماسی که همه مانند سالارشان نیرومند و شجاع و آماده به جنگند ترسیم نماید. اقوام جنگاور نمی‌توانند به آسانی شخص مظلومی مانند مسیح را به رهبری قبول کنند. این خصوصیت منحصر به ساکسون‌ها نیست. حتی در *شاهنامه* هم نمونه دارد. مثلاً در داستان شاپور ذوالاکتاف، چون مردم نصیبین که بر دین مسیح بوده‌اند بر شاپور می‌شورند، و خبر شورش ایشان به شاپور می‌رسد، می‌گوید (۶/۳۳۲-۳۳۱؛ ۵۴۰-۵۴۱):

ز دین مسیحا برآشفت شاه  
سپاهی فرستاد بی مر به راه

چنین گفت: پیغمبری کش جهود

کشد، دین او را نباید ستود

در این داستان هم می‌بینید که شاپور نیز که از قومی سلحشور است و ضعف را بد می‌داند، حضرت مسیح را به این خاطر که به دست کلیمیانی که او آنها را مظهر زبونی می‌دانسته دستگیر و به زعم ترسایان کشته شده بوده، قابل پیروی نمی‌داند. همین طرز تفکر سلحشورانه را در داستان رام برزین، سردار نیروهای انوشیروان دادگر که به جنگ نوشزاد بن نوشیروان، فرزند مسیحی پادشاه فرستاده شده بوده نیز می‌بینیم. (۱۵۹/۷: ۹۰۵-۹۱۲)(۱۲)

زره‌دار گردی بیامد دلیر

کجا نام او بود پیروز شیر

خروشید کای نامور نوش‌زاد

سرت را که پیچید چونین ز داد؟

بگشتی ز دین گیومرتی

هم از راه هوشنگ و طهمورتی

مسیح فریبنده خود کشته شد

چن از دین یزدان سرش گشته شد

ز دین‌آوران دین آن‌کس مجوی

کجا کار خود را ندانست روی

اگر فرّ یزدان برو تافتی

جهود اندر او راه کی یافتی؟

پدرت آن جهاندار آزادمرد

شنیدی که با روم و قیصر چه کرد

تو با او کنون جنگ سازی همی؟

سرت به آسمان بر فرازی همی؟

بازگردیم بر سر ترجمه ساکسونی انجیل، هیچ تعارضی میان آن ترجمه با شعر حماسی ساکسونها مشاهده نمی‌شود. روایات ساکسونی اساساً روایاتی پهلوانی هستند. درمورد ترجمه ساکسونی انجیل نیز می‌بینیم که یک داستان مذهبی به صورتی مورد پسند سلیقه حماسی ساکسونها بیان شده و در کسوت جدیدش تبدیل شده است به داستانی حماسی از قبیل همان داستانهای پهلوانی که ساکسونها به آنها راغب بودند. به عبارت دیگر چون ساکسونها قبیله‌ای جنگجو بودند و خود را ملزم به پیروی از رؤسای دلیر و جنگاور می‌دیدند، و از نظر فرهنگی نه توان درک بعد اخلاقی و صلح‌آمیزی را که انجیل از شخصیت حضرت مسیح تصویر می‌کند داشتند و نه بر سروری کسی که اهل نبرد نبود تن درمی‌دادند، مترجم انجیل داستان گرفتار شدن حضرت مسیح را به صورتی حماسی بیان کرده تا بلکه به مذاق ایشان خوش آید و برای اینکه بتواند شخصیت حضرت مسیح را برای جنگاوران ساکسون به صورتی مورد قبول درآورد، آن حضرت را به جنگاوری دلیر که پیروانش همه مانند خودش نیرومند و شجاع‌اند تبدیل کرده است.

غرض از بیان این مطالب این بود که بر مطلب مهمی تأکید کنم و آن اینکه همان‌طور که ترجمه ساکسونی قدیم/انجیل تعارضی با فرهنگ ساکسونهای باستان ندارد، هیچ تعارضی هم میان شاهنامه و علی‌نامه موجود نیست. هر دو



منظومه از نوع داستانهای پهلوانی هستند و می‌دانیم که این داستانها باغ ذوق و سلیقه ایرانی می‌خوانند. تنها تفاوت میان این دو منظومه پهلوانی در این است که *علی‌نامه* بر حقایق تاریخی استوار است؛ درحالی که *شاهنامه* بیشتر داستان است و حتی در بخش «تاریخی» خود از افسانه تهی نیست. به عبارت دیگر کسی که عقل سلیم داشته باشد نمی‌تواند ادعا کند که مثلاً داستان هفت‌خان رستم همان‌قدر واقعی است که قضیه جنگهای صفین و جمل. صاحب *علی‌نامه* هم حرفی جز این نزده است. او می‌نویسد (عکسی: ۵-۶)

اگرچند شه‌نامه نغز و خوش است  
 ز مغز دروغ است، از آن دلکش است  
*علی‌نامه* خواند خداوند هوش  
 ندارد خرد سوی شه‌نامه گوش  
 دروغ است [ظ: دروغیست] آن خوب و آراسته  
 به طبع هواجوی، گش خواسته  
 من اندر *علی‌نامه* از روی لاف  
 نخواهم که گویم سخن بر گزاف  
 نگویم سخن جز که بر راستی  
 به حاسد سپردم ره کاستی

مطلبی که ربیع می‌گوید چیزی جز این حقیقت نیست که مطالب *شاهنامه* داستانی، و آنچه او در *علی‌نامه* می‌نویسد، تاریخی و حقیقی است. اما در عین حال اذعان دارد که شعر *شاهنامه* نغز است و دلکش بودن آن هم به علت دروغ بودنش است، کما اینکه نظامی هم در لیلی و مجنون خطاب به فرزندش

می‌فرماید:

در شعر مپیچ و در فنِ او  
چون اکذب اوست احسن او

این را که دروغ عیب شعر نیست بلکه از واجبات آن است قدما بسیار متذکر شده‌اند و شرط شعر خوب را نه در پاک کردن آن از دروغ، بلکه از پیراستن آن از دروغهای به قول خودمان «شاخدار» دانسته‌اند، چنانکه صاحب *قابوس‌نامه* خطاب به فرزندش می‌نویسد که اگر می‌خواهی شاعر خوبی بشوی «اندر شعر دروغ از حد مبر، هرچند دروغ در شعر هنر است»<sup>(۱۳)</sup> بسیار خوب، اگر قدمای ما اغراق و دروغ شاعرانه را از لوازم شعر خوب می‌شمرده‌اند، سخن ربیع در باب حماسه ملی ایران چه معارضه‌ای با فردوسی یا ضدیت با *شاهنامه* است؟ این مؤمن می‌گوید: در نغزی و دلپذیری *شاهنامه* تردیدی نیست «اگرچند شه‌نامه نغز و خوش است»، اما این را نمی‌توان انکار کرد که داستانهایی که در *شاهنامه* آمده‌اند هم جنبه تاریخی ندارند و واقعی نیستند و به همین خاطر به دل می‌نشینند، و هم این کتاب مشحون از اغراقات حماسی و شاعرانه‌ای است که زیبایی کلام فردوسی در بسیاری از موارد در بند آنهاست و به عبارت دیگر «ز مغز دروغ است، از آن دلکش است».

سخن ربیع عین واقعیت و از بدیهیات است. کدام شیر پاک‌خورده‌ای که در ادب فارسی و تاریخ تعلیم دیده است می‌تواند بگوید که داستان هفت‌خوان اسفندیار راست بوده یا مثلاً زال را واقعاً سیمرخ در البرزکوه بزرگ کرده بوده و یا سام نریمان به جنگ جادوان و دیوان مازندران رفت و خروشید. خروشی از پشت زین که لرزه در زمین آن بلاد انداخت. داستان بودن این مطالب که اظهر

من‌الشمس است، و داستان هم که واقعیت تاریخی ندارد، پس تقصیر ربیع مادرمرده و ده درم وام چیست که گفته فرق است میان روایت شاهنامه که داستانی، اما در عین حال نغز و خوش و دلکش است، با ذکر جنگهای امیرالمؤمنین(ع) که عین واقعیت تاریخی است و دوست و دشمن بر واقعی بودن آن معترف‌اند. بنابراین از نظر بنده در سخن ربیع هیچ ضدیتی با شاهنامه وجود ندارد. اما نکته دومی نیز از گفتار ناظم علی‌نامه دستگیر می‌شود، و آن این است که علی‌رغم تغزی و خوشی شعر فردوسی در شاهنامه، و علی‌رغم دروغ بودن روایات کتاب و شاید اصلاً به‌خاطر دروغ بودنشان، این روایات برای عوام مردم جالب‌تر است. این مطلب را ربیع با مصراع «ز مغز دروغ است، از آن دلکش است» بیان کرده است، و اما این که «سخن دروغ خوش است» اعتقادی بوده که میان اهل علم شیوع داشته است کما اینکه بیهقی که لابد ربیع با او هم‌دوره بوده است، می‌فرماید: (تاریخ: ۹۰۵)

و بیشتر مردم عامه آن‌اند که باطل ممتنع را دوست‌تر دارند چون اخبار دیو و پری و غول بیابان و کوه و دریا که احمقی هنگامه سازد و گروهی همچون گرد آیند و وی گوید در فلان دریا جزیره‌ای دیدم و پانصد تن جایی فرود آمدیم در آن جزیره و نان پختیم و دیگها نهادیم. چون آتش تیز شد و تبش بدان زمین رسید از جای برفت. نگاه کردیم ماهی بود و به فلان کوه چنین و چنین چیزها دیدم، و پیرزنی جادو مردی را خر کرد و باز پیرزنی دیگر جادو گوش او را به روغنی بیندود تا مردم گشت و آنچه بدین ماند از خرافات که خواب آرد نادانان را چون شب بر ایشان خوانند.

در همین یک قطعه بیهقی سه بن‌مایه داستانهای عامیانه که هیچ حقیقتی

ندارند، اما هم زیبا هستند و هم از موارث فرهنگی به‌شمار می‌روند، موجود است. اینها عبارت‌اند از:

بن‌مایه "J1761.I "Whale thought to be island"

بن‌مایه "D132.I "Transformation: man to ass"

بن‌مایه "D771.2 "Disenchantment by rubbing with magic grease"

که هر سه در دیکشنری شش جلدی *بن‌مایه‌های قصص عامیانه (Motif-index of Folk Literature)* نوشته فولکلوریست بزرگ آمریکایی Stith Thompson موجود است.<sup>(۱۴)</sup> آیا کسانی که با این داستانها آشنایی دارند و حتی از برخی از روایات این قصص خوششان هم می‌آید اینها را حقیقی می‌دانند؟ یا مثلاً بنده و شمایی که با روایاتی از حسن کچل و دختر ماه پیشونی و دیگر این قبیل قصص آشنا هستیم، اما در عین حال محتوای آنها را حقیقی به‌شمار نمی‌آوریم با فرهنگ مردم و اصولاً با قصه و قصه‌گویی ضدیت و دشمنی داریم؟ گمان نمی‌کنم که هیچ آدم عاقلی چنین حرفی بزند. اما همین که پای *شاهنامه* و دیگر روایان منظوم حماسی به میان می‌آید، انگار تمیز به‌کلی از میان برمی‌خیزد. بنابراین همین که صاحب *علی‌نامه* بنویسد که داستانهای شاهنامه دروغ است دلیل بر معارضت او با *شاهنامه* نمی‌شود.

بنده گزارشهای گوناگونی را که از مراسم رونمایی چاپ نسخه‌برگردان *علی‌نامه* در سایت میراث مکتوب خودمان آمده است به دقت خواندم. همه فضایی که در باب این کتاب صحبت کرده بودند در جایی از کلامشان به معارضه صاحب *علی‌نامه* با فردوسی و شاهنامه‌اش اشاره کرده یا این کتاب را «نظیره و نقیضه» *شاهنامه* شمرده‌اند. اما بنده رأی جناب دکتر محمدعلی آذرشب

را می‌پسندم که در جلسه سؤال و جواب پس از یکی از سخنرانی‌ها فرموده است که *علی‌نامه* را نباید اثری ضدّ ملی بنامیم زیرا این کتاب در جای خود با گفتمان دینی، حماسه‌ای در جامعه آفریده، ولی حماسه‌ای علوی که الگوی آن با *شاهنامه* متفاوت است (به نقل از سایت میراث مکتوب).

اگر به مضمون ابیاتی که ربیع به صورت خطبه و مؤخره در آغاز و انجام ابواب کتاب درج کرده است توجه بفرمایید، روشن می‌شود که منظور او از نظم *علی‌نامه* مخالفت با فردوسی، ضدیت با فرهنگ ایران - که البته فرهنگ خودش بوده - یا *علی‌نامه* را بر سر *شاهنامه* کوفتن نیست؛ بلکه اگر تعریضی در کار است به آنهایی است که به دروغ ولایت حضرت علی(ع) را منکر بودند. یعنی دعوا میان ایران و عرب، یا *شاهنامه* و *علی‌نامه* نیست، بلکه بر سر غصب خلافت از خاندان پیامبر(ص) است و ذکر اختلاف میان سنی و شیعی. بنابراین اگر *شاهنامه* و *شاهنامه‌خوانی* از طرف سنیان برای جلب مردمی که به داستانهای مناقیبون توجه داشتند حمایت می‌شود تا آنها را از گوش دادن به دلاوریهای علی(ع) و حمزه(ع) به سوی داستانهای پهلوانان ایران باستان بکشد، ربیع به حکم شیعه بودن، کار تبلیغاتی می‌کند و *علی‌نامه* را در همان بحر *شاهنامه* می‌سراید تا با مبلغان سنی مذهب مبارزه کند، نه با فردوسی. طبعاً کسی که بسیار در مذهب خودش تعصب دارد، مایل به ترویج داستانهایی نیست که در آنها رشادت و شجاعت کسانی غیر از جنگاوران مذهب او ستوده شده باشد و ممکن است که این داستانها را از پایه دروغ بداند. ربیع چنین کسی است و در این مورد نادرست هم نمی‌گوید. چنان که گفتیم داستانهای *شاهنامه* ریشه در حوادث تاریخی ندارد و جزء ادبیات است نه تاریخ صرف. به قول یکی از فضلالی غربی «ادبیات

حقایقی را در کسوت دروغ بیان می‌کند». به عبارت دیگر، حقانیت، جوانمردی، شجاعت، وطن‌پرستی، راستگویی و دیگر چنین فضایل اخلاقی، در شاهنامه یا دیگر آثار ادبی در کسوت داستانها و شخصیت‌های حماسی‌ای که واقعیت تاریخی ندارند و آفریده ذهن خلاق اجداد ما هستند بیان شده‌اند. ربیع معتقد است که همه این فضایل در شخصیت حضرت علی و دیگر ائمه اطهار - علیهم‌السلام - به نحو احسن موجود است، و بنابراین احتیاجی به تشبث به داستانهای دروغ شاهنامه نیست. بسیار خوب، چه این عقیده را کسی بپسندد و چه نپسندد، به استناد آن نمی‌توان ربیع را شاهنامه‌ستیز یا ضد ایرانی خواند. او یک حماسه‌سرای مذهبی و معتقد است که به قول جناب دکتر آذرشب حماسه‌ای علوی ساخته و می‌گوید پهلوان حماسه من، یعنی حضرت علی، از پهلوانان شاهنامه بهتر است، چون هم اعمالش حقیقی بوده، هم منتخب حضرت حق است و هم یار پیغمبر و شفیع مؤمنان است (عکسی: ۱۶۱-۱۶۲)

ز مردان به مردی بماندست نام

به مردی رسیدند مردان به کام

کرا مرد خواند ایزدِ دادگر

رحال [ظ: ز حالش] ز فرقان بخوان درنگر

پس ار بیش خواهی ز مردان نشان

تو این قصه جنگ صفین بخوان

به شه‌نامه خواندن مزین لاف تو

نظر کن در آثار اشراف تو

تو از رستم و طوس چندین مگوی  
 در این کوی بیهوده‌گویان مپوی  
 که مغ‌نامه خواندن نباشد هنر  
 علی‌نامه خواندن بود فخر [و] فر  
 ره پهلوانان مکن آرزوی  
 بپرهیز [ظ: ببر تاب] از راه بی‌دین روی

پیام ربیع علیه پهلوانان شاهنامه و فردوسی نیست، بلکه له حضرت علی(ع) و اصحاب اوست. این شیوه در ادب حماسی ما مثال دیگری هم دارد و آن سخن اسدی طوسی است در آغاز گرشاسپ‌نامه. یعنی اسدی هم پهلوان مورد علاقه خودش، یعنی گرشاسپ را، بر رستم و تلویحاً بر دیگر پهلوانان شاهنامه برتری داده است و در این مورد درست مثل ربیع عمل کرده، آیا هیچ‌کس گفته است که اسدی گرشاسپ‌نامه را در تعریض به فردوسی و شاهنامه سروده است؟ به این ابیات گرشاسپ‌نامه توجه کنید که من از روی نسخه کتابخانه انگلیس مورخ سال ۸۰۰ نقل می‌کنم که با متن چاپی مرحوم یغمایی قدری تفاوت دارد (ص ۱۹-۲۰):

ز رستم یکی چند خواهی شنود؟  
 گمانی که چون او به مردی نبود؟  
 که گر بزم گرشاسپ یاد آیدت  
 همه رزم رستم به باد آیدت  
 همین رستم آن بد که دیو نژند  
 ببردش به ابر و به دریا فگند

سته شد ز هومان به گرز گران  
 زدش دشتبانی به مازندران  
 زبون کردش اسفندیار دلیر  
 به کشتیش آورد سرخاب زیر  
 سپهدار گرشاسپ تا زنده بود  
 نه کردش زبون کش، نه افکنده بود  
 به روم و به چین و به هند از نبرد  
 بکرد آنچه دستان و رستم نکرد  
 نه گرگ و نه ببر آمد از وی رها  
 نه شیر و نه دیو و نه نر ازدها  
 به جنگ سوار ار پیاده شدی  
 جهان از یلان دشت ساده شدی

البته در اینکه ربیع شهنامه خوانی را در کوچه و بازار چنان که جناب دکتر شفیع‌ی متذکر شده‌اند، ساخته و پرداخته کرامیان و اهل تسنن می‌داند که می‌خواهند با داستانهای دلاوری ائمه اطهار معارضت کنند، حرفی نیست چنانکه خود او در دنباله قطعه پیشین می‌گوید: (عکسی: ۱۶۲-۱۶۳)

که کرامیان از حسد را چنین  
 کتابی نو انگیختند بعد از این  
 بماند ز تو یادگاری دراز  
 میان خلایق بدان عز و ناز



علی‌نامه و حمزه‌نامه به چند  
 بخوانند که این هست بس بایسند<sup>(۱۵)</sup>  
 بفرمود فردوسی را آن زمان  
 که تصنیف کن تو کتابی چنان  
 ز شاهان پیشین سخن یاد کن  
 دل غمگنان را بدان شاد کن  
 بکن شاه‌نامه مر او را تو نام  
 که<sup>(۱۶)</sup> رغبت نمایند همه خاص و عام  
 بکردند دلیلان [ذلیلان] صاحب غرض  
 عداوت [ظ: عداوات] پیدا که بدشان مرض  
 به شه‌نامه خواندن بپرداختند  
 کسانی که این مکر بر ساختند  
 بکردند این حيله اصحاب کین  
 نه [ظ: که] ضایع شود گفت مردان دین  
 نماند همی ضایع از هیچ حال  
 اگر چند گویند هر یک محال  
 حکیمان فاضل بدانند این  
 که شه‌نامه آن است و مغ‌نامه این  
 نگویم ازین بیشتر من کنون  
 که گفته شدست جای دیگر فزون<sup>(۱۷)</sup>

چنانکه عرض شد، با اینکه ربیع شعر فردوسی را شعری «نغز و خوش» و

همچنین سخنی آراسته می‌دانسته، چون فردی بسیار مؤمن و شاید قدری خشکه مقدّس بوده است، اصرار داشته که هنر شاعری نیز باید صرفاً در خدمت تبلیغ دین باشد. به همین علت در مؤخره مجلس دهم و خطبه مجلس یازدهم از بخش مربوط به ذکر حرب صفین می‌گوید: (ص ۵۳۸)

به نظم آور اخبار صفین تمام  
اگر هستی اندر حق دین تمام  
که تا جان و دانش بود یار تو  
به دین اندرون باشد اشعار تو  
سلام و سلامت بیابد<sup>(۱۸)</sup> کسی  
که مدح الامامان سراید بسی

یا باز در خطبه مجلس یازدهم از ذکر حرب صفین می‌گوید: (همانجا)

الا ای سخندان دانش‌سرای  
سعادت بجوی از پی آن سرای  
همی گوی مدح امامان نصّ  
به فرمان و آیات قرآن نصّ  
دل مؤمنان را زمان تا زمان  
ز اخبارهاشان<sup>(۱۹)</sup> همی ده نشان

از این ابیات که تعدادشان در این منظومه بسیار بیش از این چند موردی است که نقل شد، معلوم می‌شود که شاعر به حکم تعصب در مذهب خودش معتقد بوده که بهتر آن است که شعر در نعت پیامبر و انمه اطهار باشد نا داستان‌گویی صرف. البته این عقیده‌ای است که بسیاری بر آن‌اند و همین امروز

هم پیروان بسیاری دارد. اما علاقه‌مند بودن به مدح پیامبر و ائمه از زبان شعر معنی‌اش مخالفت با کلیه انواع دیگر شعر و ادب نیست، بلکه این یک ترجیح شخصی است و بس.

با در نظر گرفتن مطالبی که عرض شد، اجازه بدهید نتیجه مطلب را بدین صورت بیان کنم که ایرانیان از قدیم‌الایام نوع روایی حماسه را دوست داشته‌اند. اگر به برخی از سروده‌های زردشتی قبل از اسلام، مانند یشتها که پیش از اسلام جزو متون دینی اجداد ما بوده است نگاه کنید، می‌بینید که مضمون بسیاری از آنها کاملاً حماسی است و از جنگ خیر و شر با بیانی کاملاً پهلوانی یاد می‌کند. پس از فتح ایران به دست سپاهیان اسلام و تشرّف اجداد ما به این دین مبین نیز ما حال و هوای حماسی را در بیان خودمان از تاریخ اسلام نگاه داشتیم و در باب فتوحات حضرت علی(ع)، یا جنگهای حمزه بن عبدالمطلب، و حتی شهادت حضرت سیدالشهدا(ع) نظماً و نثراً حماسه‌هایی به وجود آوردیم. طبعاً چون این حماسه‌ها بر وقایع تاریخی متکی است با داستانهای پهلوانی ایران باستان که اساساً تخیلی هستند فرق دارد. اما کسی که رموز حمزه و صاحبقران‌نامه خوانده باشد می‌داند که راویان این داستان چه شاخ و برگهایی به یک شخصیت واقعی و تاریخی داده‌اند و چطور داستان شجاعت عموی پیامبر اکرم را با بن‌مایه‌های ایرانی و محلی آمیخته و از آن حماسه‌ای جدید آفریده‌اند. همین‌الگو در قصص عامیانه‌ای که در باب ملاقات رستم با حضرت علی یا رفتن او به درگاه حضرت سلیمان در افواه شایع است و برخی از آنها را مرحوم انجوی شیرازی گردآوری و طبع کرده، دیده می‌شود.<sup>(۲۰)</sup>

حماسه حماسه است؛ چه داستان حماسی درباره جنگ میان حضرت علی

با مخالفان او باشد و چه بین رستم و تورانیان، در قالب فرقی نمی‌کند. ایرانیان که ملتی حماسه‌دوست و علاقه‌مند به روایات پهلوانی هستند، وقتی به دین اسلام مشرف شدند روایات حماسی خود را با پیوند زدن و پروراندن داستانهای تاریخی‌ای که در باب شجاعت و دلاوری امیر مؤمنان در متون تاریخی دین جدیدشان موجود بود غنی‌تر کردند. به خاطر این است که بنده این مقاله را با روایت دستگیر شدن حضرت مسیح چنان که در میان جنگجویان ساکسون شایع بود، آغاز کردم. ساکسونها که مثل ایرانیان به حماسه و داستانهای حماسی علاقه‌مند بودند، داستان دستگیری حضرت مسیح را که هیچ بویی از پایمردی پهلوانانه در آن نیست، مطابق با فرهنگ حماسی و نظامی خودشان با تفصیلی پهلوانی نقل می‌کردند. اما ایرانیان در روایات مربوط به حضرت علی با تاریخی پر از ذکر جنگها و دلیری‌های آن حضرت سر و کار داشتند که کاملاً با مذاق پهلوانی و حماسی فرهنگشان سازگار بود. بنابراین هیچ تعجبی ندارد که شخصیت آن حضرت به‌زودی جذب تاریخ حماسی ایران شده باشد و به دلیل شجاعت آن امام همام در این روایات حماسی برای خود جای مشخصی باز کرده باشد. پس مسأله تعارض و ضدیت مطرح نیست. ما ایرانیان در حماسه‌های مذهبی شیعی فارسی با بیان علوی فرهنگ حماسی خودمان روبه‌رو هستیم؛ بیانی که وقایع تاریخی مربوط به حضرت علی را در قالبی حماسی پرورانده و مطابق سلیقه ملی ما عرضه کرده است. اما متأسفانه به خاطر تبلیغات وسیع ضد مذهبی‌ای که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در جوامع علمی و دانشگاهی ما انجام می‌گرفت و از راست و چپ بر آتش آن دمیده می‌شد، یک تصور نادرست و نابجایی از تعارض میان دین و ایرانیت، که در حال حاضر در قالب مخالفت

اسلام و ایرانیت بروز کرده است در ایران ریشه دوانید. این تصور نادرست با واقعیت‌های تاریخی کشور و فرهنگ ما کاملاً در تضاد است. ایران همیشه فرهنگی دینی حماسی داشته و چه در قرون پیش از اسلام که جنگ میان خیر و شرّ در مبارزهٔ اهوره‌مزدا و اهریمن تجلی می‌کرد، و چه بعد از تشرّف به اسلام که مخالفان خاندان نبوت در قالب شرّ و اهل بیت رسول اکرم - علیهم‌السلام - در قالب خیر نمایان گشتند، ایرانیان همیشه این پیشمایهٔ ذهنی را داشته‌اند. بنابراین دوگانگی میان ایرانی بودن و مسلمان بودن یک دوگانگی کاذب است که ریشه در برخی از فعل و انفعالاتی دارد که بر اذهان عده‌ای از روشنفکران ما تأثیر گذاشته و از آراء آنان به جامعهٔ اندیشمندان مسلمان نفوذ کرده است. شرح این مقوله از موضوع سخن امروز ما خارج است. اما راه مبارزه با آن تقویت اعتماد به نفس و غرور فرهنگی است. والسلام.

#### یادداشت‌ها:

1. Jason, H., *Ethnopoetry: From, Content, Function* (Bonn: Linguistica Biblica, 1977), pp. 30-32.
  2. Gheiby, B. (ed. And tr.), *Ayâdgaâr i Zârêân* (Bielefeld, Germany: Nemudar Publications, 1999), p. 24.
  ۳. بلعمی، تاریخ بلعمی، به کوشش ملک‌الشعراى بهار و تدوین محمد پروین گنابادی، ج ۲ (چ ۲)، تهران، زوار، (۱۳۵۳)، ۱: ۶۱۰-۶۱۲، من عبارت را با استفاده از نسخه‌بدلها قدری تغییر داده‌ام، اما این تغییرات در اصل قضیه تأثیری ندارد.
  4. Jason, *loc. Cit.*
  5. Putilov, B. N., *Byliny [Epic Songs]*, 2<sup>nd</sup> ed., Leningrad; Sovetskij Pisatel, pp. 433-42.
  ۶. عبید زاکانی، کلیات عبید زاکانی، به کوشش محمدجعفر محجوب (نیویورک، بیلبوتکا پرسیکا، (۱۹۹۹)، ص ۳۹۵-۴۰۲.
  ۷. مثلاً نک:
- Lambert, W. C. and Parker S. B., *Enuma Eliš: The Babylonian Epic of Creation* (Oxford: Oxford University Press, 1966)

۸. نک:

Foster, B. F. (ed.), *The Epic of Gilgamesh: A New Translation, Analogues, Criticism*, tr. and ed. B. F. Foster; *The Sumerian Gilgamesh Poems*, tr. D. Frayne; *The Hittite Gilgamesh*, tr. G. Beckman (New York: Norton, 2001).

۹. برای راماینه، نک:

*The Ramayana of Valmiki*, tr. H. P. Shastri, 3 vols. (London: Santi Sadan, 1952-59);

و برای بثوولف نک:

Baker, P. S. (ed.), *The Beowulf Reader* (New York: Garland Publications, 2000).

۱۰. در باب این نبرد مهم که به براندازی شاهان انگلوساکسون در انگلستان، و منظم شدن آن کشور به

تصرفات فرمانفرمایان نرماندی منجر گردید، نک:

Morillo, S. (ed.), *The Battle of Hastings: Sources and Interpretations* (Woodbridge, Suffolk: Boydell Press, 1996).

11. Murphy, G. R. (tr.), *The Heliand, the Saxson Gdspel* (New York/Oxford: Oxford University Press, 1992), pp. 158-159.

۱۲. نمونه دیگر عقیده ایرانیان پیش از اسلام در باب حضرت مسیح را می‌توان در داستان خسرو پرویز

یافت. نک: شاهنامه، ۸: ۱۱۲-۱۱۴.

۱۳. عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، قابوس‌نامه، به کوشش

غلامحسین یوسفی (چ ۵، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)، ص ۱۹۱.

14. Thompson, S., *Motif-Index of Folk Literature: A Classification of Narrative Elements in Folktales, Ballads, Myths, Fables, Medieval Romances, Exempla, Fabliaux, Jest-Books, and Local Legends*, 6 vols. (Bloomington, Indiana: Indiana University Press, 1955-58).

۱۵. البته ممکن است که مصراع «که کرامیان از حسد را چنین» را به صورت دیگری هم خوانند زیرا

متن کم‌نقطه است، و با فرض این که برخی از نقاط را هم غلط گذاشته باشند، آن صورت ممکن

دیگر این است:

که کرامیان از حسد را چنین

کتابی برانگیختند بعد از این

نماند ز تو یادگاری دراز

میان خلائق بدان عزّ و ناز

علی‌نامه و حمزه‌نامه حد [بی‌نقطه و نامعلوم]

نخوانند کین هست بس ناپسند

به عبارت دیگر شاید اصل مطلب این بوده که کرامیان برای اینکه جلوی مناقب‌خوانی را بگیرند،

شاهنامه‌خوانی را در شوارع و طرق راه انداخته بودند و علی‌نامه و حمزه‌نامه نمی‌خوانده‌اند. ناگفته

نماند که جناب دکتر آیدنلو به استناد این بیت حدس زده‌اند که ربیع یک حمزه‌نامه هم داشته است. علی‌ای‌حال، سپس ادامه می‌دهد که سلطان محمود فردوسی را فرمود تا شاهنامه را به نظم کند، و کرامیان که می‌خواستند بیخ مناقب‌خوانی را بکنند، مردم را به شاهنامه‌خوانی تحریض می‌کردند. طبعاً من اصراری در صحّت این حدس ندارم، اما با توجه به رسم‌الخط متن و این که نسخه‌اصل نیست، با فرض برخی اغلاط شایع در نقطه‌گذاری امکان این قرائت هم موجود است. والله اعلم.

۱۶. در اصل این مصراع به صورت «نه رغبت نمایند همه خاص و عام» ضبط شده است. اما این کاتب در بسیاری از موارد که را به نه گردانده. مثلاً در ص ۱۰۹ بیت ۱۴ را بدین نحو آورده که:

بخوان و بدان ای برادر تمام    نه معلوم گردد ترا والسلام

اما از میان سیاق کلام معلوم می‌گردد که مصراع ثانی این بیت را باید به این صورت خواند: «که معلوم گردد ترا ...»

۱۷. من نمی‌دانم که دوست فاضلم جناب دکتر آیدنلو این را متذکر شده‌اند یا نه زیرا در این غربت‌کده به منابع علمی وطن دسترسی ندارم، اما مضمون این بیت هم دلیل بر این است که ربیع شاید حمزه‌نامه‌ای هم داشته که آن را پیش از علی‌نامه نظم داده بوده است، زیرا می‌گوید «که گفته شدست جای دیگر فزون».

۱۸. در اصل «نیابد» اما معلوم است که شاعر شیعی هیچ‌گاه نمی‌گوید: «کسی که مدح ائمه را بسراید سلام و سلامت نخواهد یافت.»

۱۹. در اصل: ز اخبارهاتان.

۲۰. نگاه کنید به انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم، فردوسی‌نامه، ۳ ج (چ ۲، تهران: علمی ۱۳۶۳)، ۲: ۱۲۷-۱۰۷، ۲۰۹، ۲۹۷-۲۹۶؛ نیز: ۳: ۶۵، ۱۷۷-۱۸۰ و غیره.